

اسلام‌گرایی: گفتمان مقاومت

محمود محمدی*

(تاریخ دریافت: 91/10/4، تاریخ پذیرش: 92/9/12)

چکیده

مسئله اساسی این مقاله، اسلام‌گرایی به عنوان گفتمان سیاسی - اجتماعی است. فرضیه پژوهش این است که گفتمان اسلام‌گرایی نوعی مقاومت در برابر سلطه گفتمان مدرنیته غربی است. گفتمان اسلام‌گرایی با تعریف سیاسی از اسلام، نیروهای به حاشیه‌رانده گفتمان مدرنیزاسیون را جذب می‌کند. این گفتمان با صورت‌بندی جدیدی از اسلام، الگوی بدیلی برای مدیریت جامعه پیشنهاد می‌کند. گفتمان اسلام‌گرایی مدرنیزاسیون غربی در کشورهای اسلامی را به چالش می‌کشد. اسلام‌گرایان با به دست دادن روایتی سیاسی از اسلام، به گردآوری نیروهای مقاومت در برابر سلطه گفتمان مدرنیته غربی می‌پردازند.

واژه‌های کلیدی: گفتمان اسلام‌گرایی، گفتمان مدرنیته غربی، نیروهای مقاومت.

1. بیان مسئله

بیشتر متفکران اجتماعی قرن هجدهم تا بیستم میلادی مانند کنت، دورکیم، فروید، مارکس، نیچه، ولتر، اسپنسر و وبر در این اصل که «عصر روشنگری و جریان مدرنیته، دین را در حوزه

*mmohammadi87@yahoo.com

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

عمومی تضعیف کرده و به‌عنوان منبعی برای درک و اداره جامعه کنار گذاشته است، اتفاق‌نظر دارند. (Turner, 1991: 40). این متفکران دین را به‌عنوان منبعی برای تبیین وقایع طبیعی و اجتماعی رد می‌کنند و عقیده دارند: «جهان صنعتی امروز بیشتر نیازمند ابزاری عقلانی‌تر، علمی‌تر و قانون‌مندتر از دین برای تبیین و اداره جهان است و درنهایت، نقش دین در جهان معاصر به یک عامل کم‌اهمیت تبدیل شده است.» (فاکس، 1389: 34). این متفکران گمان می‌کنند که چون دین با خرافه‌پرستی و موهومات و اعتقاد به عالم ارواح یکسان است، حقیقت ندارد و اهمیت خود را به‌تدریج از دست می‌دهد یا حداکثر به حوزه خصوصی افراد منتقل می‌شود. براساس این نگاه، «جوامع هرچقدر مدرن‌تر می‌شوند و فرایندهایی چون شهرنشینی، توسعه و رشد اقتصادی، افزایش سطح سواد، کثرت‌گرایی و اختراعات فنی و صنعتی، رشد وسایل ارتباط جمعی بیشتر شود، اعتقادات و آموزه‌های دینی اعتبار خود را از دست می‌دهند» (همان‌جا). در جوامع مدرن:

نقش دین در تفسیر نظم طبیعی و اجتماعی به‌وسیله عقلانیت علمی کنار گذاشته می‌شود و تبیین‌های علمی و خردگرا جایگزین تفسیرهای دینی می‌شوند و نهادهای به‌اصطلاح علمی و غیرمذهبی عهده‌دار تبیین واقعیت‌های اجتماعی شده و جایگزین نهادها و سازمان‌های دینی می‌شوند. در حوزه‌های اجتماعی، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان که خود را مهندسان اجتماعی می‌نامند، جایگزین کشیشان و روحانیون می‌شوند (همان، 35). به عبارت دیگر، مذهب کارکرد خود را در تبیین و تفسیر واقعیت‌های موجود از دست می‌دهد و عقل و خرد بشری جایگزین آن می‌شود.

این نوع نگاه به دین از سال 1970م و شاید پیش‌تر از آن با چالش روبه‌رو شد؛ زیرا جنبش‌ها و گروه‌هایی سربرآوردند که خواستار بازگشت دین به حوزه عمومی بودند و دین را به‌عنوان یکی از منابع اصلی تبیین‌کننده جهان اجتماعی مطرح کردند (دکمیجان، 1377؛ فاکس، 1389؛ اسپوزیتو، 1389). جنبش‌های دینی در مسیحیت، یهودیت، کنفوسیوس‌سیسم، هندویسم و به‌ویژه اسلام نمونه‌هایی از به‌چالش کشیده شدن این نوع نگاه به دین هستند. ظهور اسلام سیاسی یا احیاگرایی اسلامی این اصل و گزاره را که «دین امری خصوصی است» با مشکل مواجه کرده است. جنبش‌های دینی در سراسر

جهان خواستار بازگشت دین به عرصه عمومی و مداخله در اداره جامعه هستند و تفکیک دین به عنوان امری خصوصی و سیاست به عنوان امری عمومی را نمی‌پذیرند. جنبش‌های دینی و به‌خصوص جنبش‌های اسلامی عکس‌العملی در برابر مدرن‌شدن و به‌ویژه روایت لیبرالیستی از مدرن‌شدن هستند. اسلام‌گرایی واکنشی در برابر لیبرالیسمی است که می‌خواست دین را در حوزه خصوصی محدود کند و از حضور آن در عرصه عمومی و اداره جامعه جلوگیری کند (هی‌وود، 1379: 499).

اسلام‌گرایان معتقدند «از طریق دین می‌توان دریافت که چه چیزی برای جامعه بهتر و به‌صلاح امت اسلامی است. به‌باور آن‌ها، جهان از طریق وحی الهی به بهترین شکل، قابل شناخت و کاربرد در زندگی اجتماعی است.» (فاکس، 1389). به‌این ترتیب، اسلام‌گرایی یک گفتمان سیاسی - اجتماعی مانند ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم است.

اسلام‌گرایی گفتمانی است که تلاش می‌کند اسلام را در مرکز نظام سیاسی - اجتماعی خود قرار دهد و تلاش فراگیری برای پاک‌سازی جامعه مطابق با اصول اسلامی است. گفتمان اسلام‌گرایی یک طرح سیاسی - اجتماعی است که از طریق کسب قدرت سیاسی و برپایی حکومت دینی در جهت ساختن ساختارها و نهادهای اجتماعی بر مبنای گزاره‌های اسلامی عمل می‌کند. این نیروی اجتماعی خواهان کسب قدرت سیاسی است؛ زیرا تنها از طریق دولت اسلامی است که می‌توانند جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی را براساس دین تنظیم کنند و ارزش‌ها و هنجارهای دینی را توسط دولت و از بالا پیاده کنند (سعید، 1379: 20).

نمونه‌های عینی این جریان‌ها در طالبان افغانستان، سازمان مخفی القاعده در کشورهای اسلامی، جماعت اسلامی پاکستان، اخوان المسلمین کشورهای عربی، گروه‌ها و جریان‌های شیعی در ایران و عراق، حزب اسلامی مالزی، حزب توسعه اسلامی اندونزی، حزب نجات اسلامی الجزایر، النهضه تونس و حزب عدالت و توسعه در ترکیه مشاهده می‌شود. به این ترتیب، پرسش اصلی مقاله با توجه به مسئله آن، عبارت است از: «گفتمان اسلام‌گرایی چرا و چگونه در کشورهای اسلامی شکل گرفته است؟».

2. چارچوب نظری

برای تبیین نظری پدیده اسلام‌گرایی نظریه‌های مختلفی وجود دارد. در این مقاله، سه نظریه مهم‌تر را که از توان تبیین‌کنندگی بالاتری برخوردارند، توضیح می‌دهیم و پس از بررسی انتقادی آن‌ها، یکی را به‌عنوان چارچوب نظری مقاله برمی‌گزینیم.

2-1. نظریه مدرنیزاسیون

در این مجموعه نظریه‌ها، پدیده اسلام‌گرایی نوعی ناهنجاری و نشانه انحراف در طرح مدرنیزاسیون در کشورهای اسلامی است (هی‌وود، 1379: 497). ساموئل هانتینگتون، از نمایندگان برجسته این نظریه، (1378) از بنیادگرایی دینی به نوعی مقاومت و مانع‌گذار یاد می‌کند که دربرابر مدرنیزاسیون غربی می‌ایستد و در اجرای این نوع مدرنیزاسیون اختلال ایجاد می‌کند. او از احتمال برخورد تمدن‌ها بر اثر شکل‌گیری این پدیده بین غرب و جهان اسلام سخن می‌گوید. در این نظریات، مدرنیته غربی به روایت لیبرالی آن محدود می‌شود و لیبرالیسم پایان تاریخ به‌شمار می‌آید. در نظریه مدرنیزاسیون، مدرنیته غربی که همان لیبرالیسم است، راه‌گريزناپذیری است که همه کشورهای غیرغربی می‌باید در آن مسیر حرکت کنند. با شکست ایدئولوژی‌های سوسیالیستی و ناسیونالیستی در انتظام‌بخشی به کشورهای اسلامی، گفتمان مدرنیته لیبرالی می‌کوشد اسلام‌گرایی را جایگزین سوسیالیسم و ناسیونالیسم شکست‌خورده کند و آن را مانع و خطری بداند که نظم جهانی را تهدید می‌کند؛ بنابراین اسلام‌گرایان را بنیادگرایانی تلقی می‌کنند که با رشد و توسعه جهانی مخالف‌اند. «مدرنیته غربی (لیبرالی) با تلقی خود به‌عنوان یک فراروایت، جریان مدرنیته غربی را مسیر اجتناب‌ناپذیر جوامع دیگر تلقی می‌کند و مدرنیزاسیون را به‌عنوان تنها مسیر رسیدن به غرب و نو شدن مطرح می‌کند» (هال، 1386: 37). مخالفان این مسیر نیز گروه‌ها و انسان‌هایی مخالف آزادی، توسعه، پیشرفت، دموکراسی و حقوق بشر معرفی می‌شوند که با نظم طبیعی و عقلانی بشر درستی‌زند. گفتمان لیبرالیسم به منحرفان از نظم موجود - که مبتنی بر اصول مدرنیته غربی و انحراف از آن ناهنجاری است - برچسب بنیادگرایی را الصاق می‌کند. در این نظریات، بنیادگرایی اسلامی واکنش مسلمانان خشمگین و ناخشنودی است که در برابر نظم طبیعی و عقلانی غربی می‌ایستد و به کارهای تروریستی، خشونت‌آمیز و متحجرانه می‌پردازد. در این گفتمان، اسلام‌گرایان خواهان خشونت و مخالف صلح جهانی معرفی می‌شوند.

2-2. نظریه عرفیت‌زدایی یا سکولاریزدایی

در این نظریه، اسلام‌گرایی «پیامد شکست جریان مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون در برآوردن خواست همیشگی انسان برای دست‌یابی به حقیقت برتر یا حقیقت معنوی است»، «هی‌وود، 1379: 507». پیتر برگر، نماینده برجسته این نظریه، معتقد است: «جنبش‌های دینی پدیده‌ای طبیعی هستند و علت اصلی پدید آمدن این جریان را سست شدن امور قطعی و پیدایش نوعی عدم قطعیت بر اثر مدرن‌شدن غربی می‌داند.» به‌نظر برگر (1997)، فرایند سکولاریزاسیون موجب خصوصی شدن دین شده است؛ درحالی که دین در طول تاریخ بشر در فراهم آوردن زمینه‌ای فراگیر از نمادها برای «انسجام معنایی جامعه» نقشی حیاتی داشته و تفسیری جامع از واقعیت زندگی انسان به‌دست داده است. در دنیای مدرن، کارکرد نظم‌بخشی دین بر اثر فرایند سکولار شدن به‌شدت محدود شده و انسان‌ها دچار نوعی سرگردانی شده‌اند. سکولار شدن و خارج شدن دین از عرصه عمومی موجب نوعی بی‌هویتی و سرگردانی بشر شده و اسلام‌گرایی واکنشی به این سرگردانی عقل مدرن است. نیاز به هویت و مفاهیم قطعی و ایمان به آن‌ها، یکی از نیازهای اساسی بشری است. علت اصلی گرایش به اسلام‌گرایی این است که با برگرداندن دین به عرصه عمومی و عرضه مفاهیم قطعی و ایمان به آن‌ها توانسته است انسان‌های سرگردان در گفتمان مدرنیته را به خود جذب کند.

در دنیای معاصر عوامل ضد سکولار شدن به همان اندازه سکولاریزاسیون مهم و فعال هستند. مدرنیته غربی پایه‌های یقین را سست می‌کند و شک و عدم قطعیت حالتی است که بسیاری از مردم تاب تحمل آن را ندارد و هر جنبشی که وعده ایجاد یا تجدید یقین و ایمان قطعی را بدهد، بازار آماده‌ای در اختیار خواهد داشت (Berger, 1997: 10).

در این نظریه، از بین بردن انگیزه دینی (پرستش امر مطلق) که ویژگی جاودانه انسانی است، مستلزم چیزی شبیه دگرگونی طبیعت انسانی است؛ از این‌رو انگیزه دینی از بین نرفته است و در آینده نزدیک و با فرایند مدرنیزاسیون نیز نابود نخواهد شد. در اندیشه اسلام‌گرایی برخی اصول حقایق مسلمی تلقی می‌شوند که تغییرناپذیر و فراگیرند و اسلام‌گرایی به‌طور معمول با دین و با حقیقت محض متون مقدس مرتبط است. براساس این نظریه:

توسعه عقلانیت اومانیستی که جان‌مایه مدرنیته است، پایه‌های یقین و قطعیت را به‌شدت سست کرده و به تفاوت‌های فردی در تفکر و سبک‌های زندگی میدان داده است. اما باورهای دینی مبتنی بر یقین و قطعیت هستند و نهادهای دینی یک نظام هنجاری و یک سبک زندگی را که

مبتنی بر حقایق و آموزه‌های دینی است، تبلیغ و پیشنهاد می‌کنند و سایر سبک‌های زندگی را به‌دشواری برمی‌تابند. توسعه عدم قطعیت و فردگرایی جریان مدرنیته غربی با تمایل ادیان به تمسک حقایق دینی، قطعی و یکسان زندگی در تعارض قرار می‌گیرد و از طرف دیگر به‌نظر می‌رسد ساختار روانی نوع بشر به‌گونه‌ای است که شک و عدم قطعیت جهان مدرن او را می‌آزارد و آن‌ها را به‌سمت ایدئولوژی‌هایی می‌برد که بشارت‌دهنده آموزه‌های قطعی و یقینی هستند (سراج‌زاده، 1384: 9).

اسلام‌گرایی بازار مهمی برای عرضه این نوع آموزه‌ها به درخواست‌کنندگان است.

2-3. نظریه گفتمان مقاومت

در این نظریه، پدیده اسلام‌گرایی حاصل تقابل نیروهای گفتمانی برای معنادار کردن واقعیت اجتماعی است. در نظریه گفتمان مقاومت، فرض بر آن است که گفتمان مدرنیزاسیون برخی از نیروهای اجتماعی را در جوامع اسلامی به حاشیه رانده یا سرکوب کرده است و همین نیروهای اجتماعی سرکوب‌شده با تولید دانش و صورت‌بندی معرفت معترض، در برابر هژمونی گفتمان غالب مقاومت می‌کنند. اسلام سیاسی روایتی است که این نیروهای اجتماعی سرکوب‌شده از اسلام به‌دست می‌دهند و به این ترتیب، گفتمان مدرنیته غربی را به‌چالش می‌کشند. مهم‌ترین ویژگی اسلام‌گرایان به‌دست دادن روایتی سیاسی از اسلام است. بر این اساس، اسلام سیاسی حاصل ایدئولوژی و عقلانیت نیروهای اجتماعی است که در فرایند گفتمان مدرنیته جذب نشده و به حاشیه رانده شده‌اند. این نیروها و گروه‌های اجتماعی با صورت‌بندی گفتمانی که بر آموزه‌ها و متون اسلامی و اصول و عقلانیت مذهبی خاصی استوار است، متحد شده‌اند و در برابر گفتمان غالب می‌ایستند.

تفاوت این نظریه در تبیین واقعه اسلام‌گرایی با نظریه‌های مدرنیزاسیون و عرفیت‌زدایی در این است که این نظریه نگاهی ذات‌گرایانه به اسلام‌گرایی ندارد و آن را پدیده‌ای برساخته تحولات اجتماعی و تاریخی و نیروهای آن می‌داند. نظریه مدرنیزاسیون نگاهی ذات‌گرایانه به انسان و جامعه دارد و بر آن است که فرایند مدرنیته غربی جریان طبیعی و ذاتی عقل بشری است که در جهت پیشرفت و توسعه انسان‌ها در حرکت است و اسلام‌گرایی انحراف از این مسیر طبیعی است. نظریه عرفیت‌زدایی نیز با نگاهی ذات‌گرایانه به انسان، او را موجودی

تعریف می‌کند که به دنبال قطعیت و ایمان به آن است و این ویژگی را ذاتی بشر و جامعه می‌داند.¹ در این نظریه، اسلام‌گرایی میل طبیعی بشر به قطعیت در دوره شکاکیت و میل به عدم قطعیت در دوره مدرن است. اما نظریه گفتمان مقاومت گفتمان اسلام‌گرایی را بر ساخته نیروهای اجتماعی ای می‌داند که زیر سلطه گفتمان مدرنیته غربی در کشورهای اسلامی، سرکوب و به حاشیه رانده شده‌اند. به نظر یورگنسن (1389: 306)، تنها حاشیه‌های حل نشده هستند که فرض بدیهی انگاشته شدن (مدرنیته غربی) را آشکار می‌کنند و به چالش می‌کشند. بنابراین، از الگوی نقد حاشیه‌ای می‌توان برای ستاندن آنچه بدیهی انگاشته شده، به نفع گروه‌های سرکوب استفاده کرد. این نیروهای اجتماعی به حاشیه رانده و سرکوب شده برای مقابله با سلطه گفتمان مدرنیته غربی به صورت بندی گفتمان مقاومت می‌پردازند. اسلام‌گرایی نیز به عنوان گفتمان سرکوب و به حاشیه رانده شده می‌تواند گفتمان بدیهی انگاشته شده مدرنیته غرب را به چالش بکشد.

[این] گفتمان می‌تواند به واقعیت موجود (به شکل دیگری) معنا ببخشد و نیز شکل دهنده ذهنیت‌ها و کردارهای سوژه‌هایش باشد. البته از نظر فوکو، هر گفتمانی نمی‌تواند بیان‌های خنثی بی‌طرف و ایدئال از واقعیت باشد؛ بلکه ناشی از ساختار و روابط قدرت در درون جامعه است (هال، 1386: 62).

گفتمان اسلام‌گرایی نیز حاصل واکنش نیروهای اسلام‌گرا به سلطه گفتمان مدرنیته غربی است. به این ترتیب، در این نظریه برای بررسی پدیده اسلام‌گرایی باید به شرایط سیاسی- اجتماعی آن محیطی نظر کرد که زمینه‌ساز عقاید و اعمال اسلام‌گرایی هستند و به ترکیب نیروهای اجتماعی و روابط قدرت در آن محیط توجه کرد. حال با انتخاب این نظریه به عنوان چارچوب نظری مقاله، ظهور گفتمان اسلام‌گرایی را بر اساس آن تحلیل می‌کنیم.²

بیشتر دولت‌های کشورهای اسلامی پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم تحت تأثیر گفتمان مدرنیته غرب،³ در جهت مدرنیزاسیون غربی حرکت کردند. «دولت‌ها و نخبگان این جوامع به برتری غرب ایمان داشتند. این امر سبب شد ارزش‌ها و نهادهای اسلامی علت پسرفت به شمار آیند.» (مصللی، 1388: 11). بر اساس این، طرح مدرنیزاسیون نیروهای سنتی و دینی را از حوزه سیاست و عرصه عمومی جامعه دور کرد. برای نمونه، دولت‌های ناسیونالیستی - سوسیالیستی جمال عبدالناصر، انور سادات و مبارک در مصر، دولت‌های حبیب بورقیه و بن علی در تونس،

دولت‌های بومدین و شاذلی در الجزایر، دولت‌های یحیی‌خان و ذوالفقار علی بوتو در پاکستان، دولت‌های سوکارنو و سوهارتو در اندونزی، دولت انورابراهیم در مالزی، دولت صدام در عراق، دولت‌های حافظ‌اسد و ملک‌حسین در سوریه و اردن و محمدرضا شاه در ایران با اجرای مدرنیزاسیون در کشورهای خود، به سرکوب و حاشیه‌راندن گروه‌های اسلام‌گرا پرداختند. گفتمان مدرنیزاسیون⁴ با ترویج ارزش‌ها و هنجارهای غربی در جوامع اسلامی طبقاتی را پدید آورد که در لباس پوشیدن و رفتارهای اجتماعی از غرب تقلید می‌کردند. اعمال و افکار این طبقه نوظهور اجتماعی که تصمیم‌های سیاسی و اقتصادی نیز اغلب در انحصار آنان بود، با ارزش‌های و هنجارهای کشورهای اسلامی ناسازگار بود؛ در نتیجه نوعی شکاف بین حاکمیت نوگرا و طبقه متجدد غربی با بخشی از طبقه متوسط و پایین ایجاد شد. تقابل میان فرهنگ وارداتی غرب با نظام ارزشی مسلمانان در جوامع اسلامی، نوعی احساس خودکم‌بینی در مسلمانان پای‌بند پدید آورد. ظهور گفتمان اسلام‌گرایی پاسخی به این حقارت و احساس ضعف مسلمانان بود. هدف اسلام‌گرایان اتحاد نیروهای خاموش، ناراضی و سرکوب و به حاشیه‌رانده‌شده جوامع اسلامی برای مقابله با سلطه گفتمان مدرنیته غربی است. حضور بازیگران و به‌ویژه اسلام‌گرایان در تحولات سیاسی اخیر کشورهای اسلامی آن بوده است که دولت‌های سکولار با اجرای مدرنیزاسیون غربی در جوامع خود، موجب نوعی احساس شکست و ناکامی و تحقیر مردم و به حاشیه‌رانده شدن ارزش‌های بومی و مذهبی خود شده‌اند. مدرنیزاسیون غربی با سست کردن نظام‌های ارزشی سنتی در جوامع اسلامی در بسیاری از مسلمانان این انگیزه را ایجاد کرده است که به دنبال کسب هویت و ابراز وجود خود برونند (هینس، 1381: 34).

بنابراین، بسیاری از مسلمانان که احساس بی‌هویتی و بی‌معنایی می‌کنند، جذب گروه‌ها و جنبش‌هایی می‌شوند که به آن‌ها احساس توانایی، هویت و همبستگی اجتماعی ببخشند. اسلام‌گرایی حاصل فعال شدن نیروهای مذهبی و سنتی و نیز گروه‌هایی بود که در گفتمان مدرنیته غربی جذب نشده و به حاشیه‌رانده شده‌اند. این نیروها در برابر هژمونی و سلطه مدرنیزاسیون غربی که می‌خواهد آن‌ها را به حاشیه براند و سرکوب کند، مقاومت می‌کنند. شکست ایدئولوژی سوسیالیستی و ناسیونالیستی در برابر جریان غالب مدرنیته غربی (یعنی روایت لیبرالی مدرنیته) گفتمان اسلام‌گرایی را برای برخی گروه‌هایی که در فرایند مدرنیزاسیون

جذب نشده بودند، جذاب کرد. نمونه این گروه‌های اسلام‌گرا در اخوان‌المسلمین مصر، سوریه، اردن و طالبان افغانستان، سازمان‌های مخفی القاعده، جماعت اسلامی پاکستان، حزب نجات اسلامی الجزایر، گروه النهضه تونس، حزب اسلامی مالزی، توسعه اسلامی اندونزی و برخی گروه‌های شیعه و سنی در عراق مشاهده می‌شود. نیروهایی که جریان مدرنیزاسیون غربی آن‌ها را به حاشیه رانده بود و گروه‌های اسلام‌گرا می‌توانست آن‌ها را به خود بپیوندند، عبارت بودند از:

الف. جوانان: مستعدترین گروه اجتماعی برای پیوستن به گروه‌های اسلام‌گرایند. آن‌ها پرحرارت‌ترین شرکت‌کنندگان و طرفدار خشونت و جهاد در راه خدا هستند. به‌ویژه جوانان و دانشجویان طبقات پایین که در کلان‌شهرها به تحصیل و اشتغال مشغول‌اند، وقتی با جریان مدرنیزاسیون روبه‌رو می‌شوند، دچار نوعی تضاد ارزشی، از خودبیگانگی، عدم امنیت، خلأ هویتی، نابرابری و تحقیر ناشی از مدرنیزاسیون غرب می‌شوند (دکمجیان، 1377: 94). این حس تحقیر، سرگردانی و بی‌هویتی آن‌ها را آماده جذب در گروه‌های اسلامی می‌کند و به آنان هویت اسلامی و احساس اعتماد به نفس می‌بخشد.

ب. مهاجران از روستاها به شهر: این گروه یکی دیگر از نیروهای اسلام‌گرایان هستند. شهرنشینی و تضاد ارزشی ناشی از آن، بیکاری، حاشیه‌نشینی و تعارضات فرهنگی، مهاجران روستایی را دچار نوعی بحران فرهنگی و بی‌هویتی می‌کند (موصلی، 1388). شهرنشینی و فرایند مدرنیزاسیون و ارزش‌های ناشی از آن با ارزش‌های این گروه تعارض دارد و فقط ایدئولوژی اسلامی و وعده‌های گروه‌های اسلام‌گرا می‌تواند آن‌ها را از این بحران رفتاری رها کند. این مهاجران از جوامعی می‌آیند که به‌شدت آکنده از ارزش‌ها و واژه‌های اسلامی - دینی است و آنان را ناخودآگاه به سمت گروه‌هایی می‌کشاند که به زبان آنان سخن می‌گوید و از وضع موجود انتقاد می‌کند.

ج. عناصر بومی - سنتی: خرده‌بورژواها، طبقات سنتی، روحانیان و خرده‌مالکان را دربرمی‌گیرد که مدرنیزاسیون آن‌ها را آسیب‌پذیر کرده و منافعشان را به خطر انداخته است. این گروه‌ها اسلام را ایدئولوژی ای می‌پندارند که آن‌ها را به منزلت و منافع گذشته‌شان برمی‌گرداند

(دکمبجان، 1377: 96). آن‌ها گفتمان مدرنیزاسیون غربی را علت ازدست رفتن منزلت و منافعشان می‌دانند و در برابر آن می‌ایستند.

د. ناراضیان سیاسی و رانده‌شدگان سیاسی: اپوزیسیون حکومت که از وضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی موجود ناراضی‌اند و با وجود شایستگی، از نقش‌های سیاسی محروم مانده‌اند. ارتشیان اخراجی، کارمندان رده‌پایین، قربانیان سرکوب حکومتی و زندانیان سیاسی از مهم‌ترین افرادی هستند که گروه‌های اسلام‌گرا می‌تواند آن‌ها را به خود جذب کند (همان، 95).

ه. طبقه پایین: در گفتمان اسلام‌گرایی، طبقه مستضعف در جریان مدرنیته استعمار شده‌اند. مستضعفان در جایگاه سنتی‌ترین طبقات جامعه، تعهدی عمیق و وفادارانه به اسلام دارند (همان، 97). شکست و سرکوب شدید جریان‌های چپ و مارکسیستی و سوسیالیستی در کشورهای اسلامی، آن‌ها را پذیرای پیوستن به گروه‌های اسلام‌گرا می‌کند.

گروه‌های اسلام‌گرا برای جذب نیروهایی که در فرایند مدرنیزاسیون جذب نشده یا سرکوب شده و به حاشیه رانده شده‌اند، دارای این جذابیت‌هاست: 1. اسلام‌گرایی به افراد از خودبیگانه و بی‌هویت و سرکوب‌شده در جریان مدرنیزاسیون هویت و اعتماد به نفس می‌بخشد (همان، 98) و آن‌ها را از سرگردانی و احساس تحقیر می‌رهاند. 2. اسلام‌گرایی با معرفی اسلام به‌عنوان دال برتر و راه‌حل مقدس، نیروهای پراکنده را حول مفهومی به‌نام اسلام گردآورده، آن‌ها را در جهت خاصی هدایت می‌کند. 3. اسلام‌گرایی با تعریف وضع موجود و ظالمانه نشان دادن آن، راه‌های علاج و عمل را برای رهایی از آن مشخص می‌کند. 4. اسلام‌گرایی با تبیین صریح خیر و شر مسلمانان، دشمن را معرفی می‌کند و راه‌های مقابله با آن را نشان می‌دهد. 5. اسلام‌گرایی آینده روشن را برای نیروهای به‌حاشیه‌رانده و سرکوب‌شده ترسیم می‌کند. در این تصویر پیروزی از آن‌هاست و حق بر باطل پیروز است.

به‌این ترتیب، در گفتمان اسلام‌گرایی، دین اسلام می‌تواند اعمال، تفکرات و احساسات مسلمانان را شکل دهد. از نظر ابوالعلی مودودی، رهبر حزب اسلام‌گرای جماعت اسلامی در پاکستان:

اسلام نظام جامع، کامل و فراگیری است که ناظر بر تمام شئون زندگی است و برای رفع نیازهای بشری پاسخ‌ها و راحل‌های لازم را دارد. دین اسلام یک روش زندگی و طرز

تفکر و عمل در همه حوزه‌ها و زمینه‌هاست که باید از آن پیروی کرد. از نظر او، قرآن یگانه شیوه واقعی و صحیح زندگی کردن و طرز تفکر و عمل در دین اسلام است. به‌باور او: «اسلام دو حالت بیشتر ندارد: یا حاکم و مسلط بر زمین است یا آماده خیزش و سیطره‌یابی و گسترش بر کل جهان و حالت میانه‌ای ندارد. اسلام دموکراسی لیبرالیستی نیست. مشروطه‌خواه، ناسیونالیسم و سوسیالیسم هم نیست اسلام تنها اسلام است.» (سید، 1383: 20). از نظر حسن البنا، پایه‌گذار اخوان المسلمین مصر: «ما ملت‌های مسلمانیم و نه کمونیستی و نه دموکرات ما بحمدالله مسلمانیم و این [اسلام] تنها راه نجات از استعمار غرب است.» (همان، 23). او معتقد است حکومت اسلامی یکی از ارکان اسلام است و شریعت اسلام جامع، انعطاف‌پذیر و مناسب هر مکان و زمانی است. سیدقطب، از رهبران اخوان المسلمین مصر، با اثرپذیری از اندیشه‌های مودودی می‌گوید: «دو ایدئولوژی ضد انسانی و دینی بر جهان حاکم است: لیبرالیسم غربی و سوسیالیسم شرقی. این دو ایدئولوژی در قالب نظام‌های حاکم، سرنوشت اکثریت انسان‌ها را رقم می‌زنند و می‌خواهند آن‌ها را به بندگی خویش بکشند.» (همان، 22). سیدقطب با طرح ایده الهی، آن را ستون فقرات الگوی اسلامی و هویتی مسلمانان می‌داند و غرب را که دور از این تفکرات الهی است، در گمراهی می‌پندارد:

برنامه مسلمین الهی، قرآنی و نبوی است و جهان غرب بدون برنامه و تنها با طغیان و طاغوت بر ما مسلط است. اسلام‌گرایی دنیا را به دو اردوگاه کاملاً مشخص تقسیم می‌کند: آن‌هایی که پیروان واقعی اسلام‌اند و آن‌ها که در طاغوت اسیرند (همان، 24).

سیدقطب معتقد است اسلام فقط دو جامعه را می‌شناسد: جامعه اسلامی و جامعه جاهلی: جامعه اسلامی جامعه‌ای است که در قواعد زندگی، در حوزه عمومی و خصوصی از اسلام پیروی می‌کند. جامعه جاهلی براساس این قواعد شکل نگرفته است و این تنها جامعه اسلامی که عقلانی و الهی است و در تضاد با تمدن غرب که دروغین و در گمراهی است (همان، 25).

براساس این توصیف‌ها، اسلام‌گرایی گفتمانی سیاسی - اجتماعی مانند سوسیالیسم، ناسیونالیسم و لیبرالیسم است. این گفتمان می‌کوشد اسلام را در مرکز نظام سیاسی - اجتماعی خود قرار دهد و جامعه را مطابق اصول اسلامی بازسازی کند. اسلام‌گرایان تأسیس نظام اسلامی را مستلزم دخالت در امور همگانی و قلمرو دولت می‌دانند. به عبارت دیگر،

اسلام‌گرایی طرحی سیاسی - اجتماعی است که با دست‌یابی به قدرت سیاسی و برپایی حکومت دینی درصدد ساختن جامعه اسلامی است (سعید، 1379: 20). اسلام‌گرایی در شرایطی در جوامع اسلامی ظهور می‌کند که ایدئولوژی‌های رقیبی مانند ناسیونالیسم و سوسیالیسم برای جذب نیرو و تبیین وضع موجود با شکست روبه‌رو شده‌اند. اسلام‌گرایان با ارائه راه‌حل‌های قطعی و مقدس و به‌کمک مفاهیم اسلامی و دینی که با زبان آشنا بیان می‌شود، وضع موجود را بحرانی و ناعادلانه نشان می‌دهند، راهکارهایی برای برون‌رفت از این بحران ارائه می‌کنند و نیروهای خاموش و سرکوب و رانده‌شده را جذب می‌کنند. توجه اصلی نیروهای اسلام‌گرا بیشتر معطوف به «تعریف مجدد، تقویت و تحکیم پایه‌های هویت فردی و جمعی براساس تفسیری نوین از اسلام است. درحقیقت، اسلام‌گرایان اسلام را به‌عنوان یک دانش و عقلانیت سازمان‌یافته دربرابر گفتمان مدرنیته غربی به‌کار می‌برند.» (فاکس، 1389: 40).

همان‌طور که گفته شد، منبع اصلی تأمین نیروهای اسلام‌گرایان:

طبقات متوسطه سنتی، متوسطه پایین و پایین هستند که از خرده‌بورژوازی شهری، شهرنشینان روستایی و دانشجویان کلان‌شهرها که منشأ روستایی و شهرهای کوچک دارند، تشکیل شده‌اند. این گروه‌ها یک هدف مشترک دارند و آن، استقرار حکومت اسلامی و اجرای شریعت اسلامی به‌عنوان راه‌حلی برای مقابله با گفتمان مدرنیته غربی است (دکمیجان، 1377: 112).

نیروهای اسلام‌گرا با زنده کردن دوباره اسلام و شکل دادن به حال و آینده از طریق منابع و مفاهیم اسلامی، درپی اثبات موجودیت خود در دنیای مدرن هستند. نظریه‌پردازان اسلام‌گرا بر قرآن و مجموعه احادیث گردآوری‌شده به‌دست نخبگان برجسته دین تکیه دارند. برخی از آن‌ها از الگوهای گذشته برای جهاد و شهادت پیروی می‌کنند و از اسلام سیاسی به‌عنوان ایدئولوژی مبارزه و مقاومت دربرابر گفتمان غالب و نماینده آن گفتمان، یعنی حکومت‌های سکولار در جوامع اسلامی بهره می‌برند. برخی نیز با ورود به عرصه سیاسی می‌کوشند از راه قواعد دموکراتیک قدرت سیاسی را به‌دست آورند و درجهت ساختن جامعه اسلامی گام بردارند. بنابراین، «اسلام دارای عناصر پیشرفت‌زایی است که از دارایی‌های غرب متمدن و

پیشرفته برتر است؛ اما سبب پسماندگری مسلمانان و پیشرفت غربی‌ها این است که مسلمانان ارزش‌ها و اصول برجسته دین خود را رها کرده‌اند.» (سید، 1383: 16).

گفتمان اسلام‌گرا برخلاف دولت‌های مدرن و گفتمان مدرنیته که خواهان جدایی دین از سیاست بود، به دنبال کسب قدرت سیاسی و تشکیل دولت اسلامی برای اجرای دین است که تنها دانش معتبر در برابر گفتمان مدرنیته غربی به‌شمار می‌رود. در گفتمان اسلام‌گرایی، اسلام و سیاست آشکارا به هم گره می‌خورند و اسلام به‌عنوان قانون الهی، جایگزین قانون سکولار می‌شود. از نظر نیروهای اسلام‌گرا، اسلام قانونی است که در تمام مراحل زندگی بر رفتار و تصمیم‌های قانون‌گذاران نظارت و تأثیر دارد. بنیاد اصلی گفتمان اسلام‌گرایی در شعار اخوان‌المسلمین - که جریان قالب اسلام‌گرایی در جهان اسلام است - دیده می‌شود. آن‌ها معتقدند: «خدا غایت ما پیامبر رهبر ما قرآن قانون ما و جهاد روش ما و کشته شدن (شهادت) در راه خدا بزرگ‌ترین آرزوی ماست.» (حسینی، 1381: 63). هدف اساسی آن‌ها برپایی دولت اسلامی و اجرای شریعت اسلامی به‌وسیله دولت است. اسلام‌گرایان معتقدند اسلام بزرگ‌ترین نعمتی است که خداوند ارزانی داشته است: «اسلام تنها نماز خواندن و روزه گرفتن نیست؛ بلکه روش فراگیر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی برای زندگی است که باید دنبال شود و وظیفه دولت، اجرای آن و حمایت از مسلمانان است.» (همان). اسلام‌گرایان با به‌دست گرفتن دولت از بالا در پی آن‌اند زندگی و رفتار مسلمانان را براساس قوانین اسلامی شکل دهند و در واقع به تربیت سوژه‌هایی مسلمان در نظامی اسلامی بپردازند. هدف نهایی آن‌ها، ساختن تمدنی برپایه آموزه‌های دین اسلامی است که متفاوت با تمدن معاصر غربی باشد.

بنابراین، اسلام‌گرایان با برساختن تفسیری خاص از اسلام، نیروهای رانده‌شده و خاموش را علیه مدرنیته غرب فعال می‌کنند. اسلام عقب‌مانده، خشونت‌طلب، خرافی و محافظه‌کار به اسلامی انقلابی، سیاسی، جهادی، دموکراتیک و تحول‌ساز تبدیل می‌شود و به این ترتیب، دین اسلام به‌دست نیروهای اسلام‌گرا سیاسی می‌شود (عشماوی، 1383: 2). اسلام دالی است که اسلام سیاسی ممکن است فقط یکی از مدلول‌هایش باشد. این مدلول تفسیر اسلام‌گرایانی است که با مدرنیته غربی مخالف‌اند و خواهان مقابله و کنار زدن آن در جامعه خود هستند.

اسلام به‌عنوان یک دال می‌تواند به یک اجتماع وحدت و هویت بخشد و نامی است که مسلمانان به‌وسیله آن خود را معرفی و تحقق می‌بخشند. اسلام نقطه مرکزی در گفتمان

اسلام‌گرایی است. این گفتمان اسلام‌گرایی است که وضعیت موجود را معنا می‌بخشد و آینده خاص خود را بر واقعیت تحمیل می‌کند. اسلام در بین مسلمین مظهر خوبی‌هاست و حکومت اسلامی بهترین نوع حکومت است. اسلام‌گرایی طرحی است که می‌خواهد با تبدیل اسلام به‌عنوان دال برتر، تمام مسلمانان را حول این دال جمع کرده، به آن‌ها (دربرابر گفتمان مدرنیته) هویت و انسجام جمعی بخشد (سعید، 1379: 50).

مصادق‌های عینی این نیروهای گفتمانی در این موارد مشاهده می‌شود: گروه اخوان‌المسلمین از آغاز پایه‌گذاری به‌دست حسن‌البننا درصدد کسب قدرت سیاسی و اجرای قوانین اسلامی در مصر بودند. اخوان‌المسلمین سوریه و اردن نیز شاخه‌های دیگر این گروه هستند. طی یکی دو سال گذشته، اخوان‌المسلمین مصر با سقوط دولت مبارک توانست به‌طور دموکراتیک حاکمیت سیاسی را به‌دست گیرد؛ ولی دربرابر رقیبان سیاسی و گفتمانی خویش نتوانست قدرت سیاسی‌اش را حفظ کند و به‌طور غیردموکراتیک از حاکمیت سیاسی به‌زیر کشیده و فعالیت‌هایش نیز ممنوع اعلام شد. در سوریه نیز اخوان‌المسلمین تحت‌تأثیر برادران اخوانی خود در مصر با حاکمیت سیاسی درحال جنگ داخلی هستند. در اردن نیز این گروه‌ها فعال‌اند و جایگزین حاکمیت کنونی به‌شمار می‌آیند. حزب نجات اسلامی نیز خواهان ورود به سیاست و اجرای قوانین اسلامی در الجزایر است. این گروه اسلامی نیز از منتقدان دولت فعلی الجزایر است و فعالیت‌هایش را به‌طور قانونی و غیرقانونی برای کسب قدرت سیاسی ادامه می‌دهد. ماهاتیر محمد در حزب اسلامی مالزی، راشد الغنوشی در حزب النهضة تونس و اردوغان در حزب عدالت و توسعه ترکیه، گروه‌های اسلام‌گرایی هستند که به‌طور دموکراتیک به قدرت سیاسی دست یافتند و براساس قواعد اسلامی جامعه را سازمان‌دهی کردند. حزب جماعت اسلامی پاکستان، از احزاب قدیمی پاکستان، در رقابت‌های سیاسی کسب قدرت سیاسی فعالیت می‌کند و خواهان اجرای احکام اسلامی در جامعه پاکستان است. طالبان افغانستان و سازمان مخفی القاعده نیز از دیگر اسلام‌گرایانی‌اند که به‌صورت غیردموکراتیک در پی برپایی جامعه اسلامی هستند. اسلام‌گرایان حاکم ایرانی و عراقی را نیز نباید از دایره اسلام‌گرایان جدا کرد.

ویژگی‌های مشترک اسلام‌گرایان در کشورهای اسلامی عبارت‌اند از:

1. هدف نهایی آن‌ها استقرار حاکمیت الله به جای حاکمیت جاهلیت و طاغوت غرب در جوامع اسلامی است. استقرار حاکمیت الهی یا ممکن است از طریق دولت اسلامی دموکراتیک و با مشارکت و اراده عمومی حاصل شود یا به شکل آمرانه و اقتدارگرایانه از سوی دولت اسلامی اقتدارگرا.

2. برای دستیابی به این هدف، اسلام در حکم برنامه عمل است و اجتهاد را به عنوان روشی برای تطبیق منابع با شرایط موجود و طرح احکام نوآورانه و به روز پذیرفته است. به کارگیری عقل بشری در قرائت اسلام براساس شرایط جدید پذیرفته شده است؛ ولی این قرائت ممکن است دموکراتیک یا اقتدارگرایانه باشد.

3. بر لزوم اجرای شریعت اسلامی از طریق کسب قدرت سیاسی و برپایی دولت اسلامی تأکید شود؛ اما قدرت سیاسی ممکن است مسالمت‌آمیز و از طریق آرای عمومی حاصل شود یا به صورت خشونت‌آمیز و انقلابی به دست آید.

4. قرآن و اصول اسلامی به عنوان هسته اصلی قانون اساسی پذیرفته شده است؛ اما همین قانون اساسی ممکن است دموکراتیک یا اقتدارگرا نوشته و تفسیر شود.

5. تلاش برای برپایی جامعه اسلامی وظیفه هر مسلمان است؛ اما این کوشش ممکن است مسالمت‌آمیز و دموکراتیک باشد که از طریق اثرگذاری و جلب افکار عمومی محقق می‌شود یا ممکن است قهرآمیز و خشونت‌آمیز و به شکل جهاد و عملیات انتحاری علیه حکومت‌ها و گروه‌های طاغوت باشد که در این راه جان دادن شهادت محسوب می‌شود.

6. جامعه دوران پیامبر (ص) و صحابه‌اش به عنوان الگو و نمونه آرمانی معرفی می‌شوند. البته، نگاه آن‌ها به گذشته نیست؛ بلکه با نگاه به گذشته، به آینده نظر دارند و آینده مورد نظر آن‌ها متفاوت با چیزی است که مدرنیزاسیون غربی برایشان ترسیم کرده است.

این ویژگی‌ها جذاب‌ترین طرح و بدیلی است که برای رهایی از شرایط بحرانی مسلمانان وضع می‌شود و نیروهای سرگردان را به خود جذب می‌کند؛ زیرا مسلمانان اسلام را نماد خوبی‌ها و جز آن را نشانه شیطان و طاغوت می‌دانند. به این ترتیب، نیروهای اسلام‌گرا از قبیل اخوان المسلمین، جماعت اسلامی، نجات اسلامی، النهضه، حزب عدالت و توسعه، حزب اسلامی و توسعه اسلامی در کشورهای اسلامی، می‌توانند اسلام‌گرایی را به عنوان گفتمان مقاومت در برابر مدرنیته غربی صورت‌بندی و فعال کنند.

این نیروها حول مرکز و هویتی به نام اسلام جمع می‌شوند و به عنوان اسلام‌گرا یعنی کسی که هویت اسلامی خود را در مرکز عمل سیاسی خود قرار می‌دهد و برای تفکر و عمل سیاسی خود از تعبیر اسلامی استفاده می‌کند و واقعیت موجود را با مفاهیم اسلامی و دینی معنا و تفسیر می‌کند [...] (سعید، 1379: 20).

براساس ویژگی‌هایی که بیان شد، اسلام‌گرایی یا دموکراتیک است یا غیردموکراتیک؛ بنابراین گروه‌های اسلام‌گرا طیفی را تشکیل می‌دهند که در یک سوی آن، اسلام‌گرایان اقتدارگرا هستند که با فعالیت‌ها و عملکردهای غیردموکراتیک، در پی کسب قدرت سیاسی و ایجاد جامعه اسلامی‌اند و در سوی دیگر، اسلام‌گرایان دموکراتیک قرار دارند که برای کسب قدرت سیاسی و اداره جامعه، عملکردهای دموکراتیک دارند. در میانه‌های طیف، اسلام‌گرایانی دیده می‌شوند که در کسب قدرت سیاسی، دموکراتیک عمل می‌کنند؛ ولی در مدیریت جامعه اسلامی به فعالیت‌های غیردموکراتیک می‌پردازند. نمونه‌های اسلام‌گرایان اقتدارگرا در تجربه‌های سیاسی گروه‌های اسلامی طالبان افغانستان و نیز جماعت اسلامی پاکستان دیده می‌شود. هر دو حکومت از راه غیردموکراتیک به قدرت سیاسی دست یافتند. طالبان افغانستان به وسیله جنگ داخلی قدرت سیاسی را به دست گرفت و با روش‌های اقتدارگرایانه جامعه اسلامی مورد نظرش را ایجاد کرد. جماعت اسلامی پاکستان نیز پس از کودتای نظامی توانست قدرت سیاسی را به چنگ آورد و با روش‌های غیردموکراتیک جامعه‌ای اسلامی برپا کند. از نمونه‌های اسلام‌گرایان دموکراتیک حزب عدالت و توسعه ترکیه و حزب اسلامی مالزی است. حزب عدالت و توسعه چندین سال است که از طریق صندوق‌های رأی قدرت سیاسی را به دست گرفته و با روش‌های دموکراتیک می‌کوشد در جهت ایجاد جامعه اسلامی گام بردارد؛ هرچند در این راه با مشکلاتی روبه‌روست. در مالزی نیز ماهاتیر محمد، از حزب اسلامی، چندین سال قدرت سیاسی را در دست داشت و به صورت دموکراتیک از طرف نیروهای اسلام‌گرا جامعه را اداره کرد. نمونه سوم که تجربه جدید در دوره معاصر به شمار می‌رود، اخوانی‌های مصر است که به صورت دموکراتیک و از طریق صندوق‌های رأی قدرت سیاسی را کسب کردند؛ ولی به روش غیردموکراتیک به اسلامی‌سازی جامعه پرداختند. اخوانی‌های مصر در مدیریت غیردموکراتیک جامعه مصر با چالش‌هایی مواجه شدند و در نهایت، به روش غیردموکراتیک توسط نظامی‌ها قدرت سیاسی و مشروعیت سیاسی‌شان را نیز از دست دادند.

درباره دولت اسلام‌گرای النهضه تونس هم باید منتظر بمانیم و ببینیم چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد.

3. نتیجه

در قرن بیستم میلادی، برای مسلمانان معلوم شد که وضع ناخوشایندی دارند و درمقابل رقیب دیرینه‌شان، یعنی کشورهای مسیحی ضعیف و عقب‌مانده‌اند و غرب مسیحی همه جنبه‌های عمومی و خصوصی آن‌ها را تسخیر کرده است. کوشش نوگرایان مسلمانی مانند سیدجمال، محمدعبد، اقبال لاهوری و دیگران نیز برای همزیستی مسالمت‌آمیز اسلام و غرب ثمری نبخشید. ایدئولوژی‌های سوسیالیستی و ناسیونالیستی نیز در رویارویی با مدرنیته لیبرالی غرب شکست خوردند و ازدست دادن ثروت و قدرت چندساله و دنباله‌روی از غرب برای مسلمانان ناخوشایند بود. سلطه غرب در جهان اسلام زندگی مسلمانان را دگرگون کرده و آن‌ها را در مسیری قرار داده بود که اسلام را مانع پیشرفت و علت عقب‌ماندگی‌شان می‌پنداشتند (لویس، 1384: 219).

همین‌که مبانی توسعه غربی (مدرنیزاسیون غرب) در کشورهای اسلامی روبه سستی نهاد و ناکارآمد شد و وعده‌های نخبگان سیاسی طرفدار غرب برای پیشرفت تحقق نیافت، طبقات به حاشیه رانده‌شده علیه دولت و نماینده جریان مدرنیزاسیون شوریدند و از دین به‌عنوان مهم‌ترین عامل تقویت‌کننده و بسیج‌توده‌ها بهره‌برداری کردند. اسلام مورد نظر اسلام‌گرایان را نباید فقط مجموعه‌ای از عقاید و باورهای سنتی احیاشده دانست؛ بلکه برعکس، این افراد می‌کوشند تا از این راه مجموعه‌ای از نهادهای نوین مذهبی - سیاسی را پدید آورند و به مقاومت در برابر گفتمان مدرنیته غربی پردازند. در واقع، گفتمان اسلام‌گرایی بغض فروخورده مسلمانانی است که سال‌ها در برابر گفتمان غربی تحقیر، استعمار و استعمار شده‌اند.

در سال‌های اخیر، این پرسش برای مسلمانان مطرح شده است که اگر اسلام عامل عقب‌ماندگی و ضعف آن‌هاست، چرا طی سالیان، جوامع اسلامی در عرصه پیشرفت و ترقی پیش‌گام بوده‌اند. بنابراین، پرسش روشنفکران دینی که «اسلام برای مسلمانان چه کرده است؟» به این پرسش تغییر یافت: «مسلمانان برای اسلام چه کرده‌اند؟» (لویس، 1384: 136). پاسخ به این سؤال، گروه‌هایی از اسلام‌گرایانی را شکل داد که ناکامی‌ها و کمبودهای جوامع اسلامی

معاصر را پذیرش اندیشه‌های غرب و گفتمان مدرنیته، و نیز دوری از اسلام و آموزه‌های آن می‌دانستند؛ بنابراین در پی احیای اسلام براساس مقتضیات زمانه و جامعه برآمدند. مهم‌ترین مسئله پیش‌روی اسلام‌گرایان معاصر این است که در کسب قدرت سیاسی و برپایی جامعه اسلامی، از قواعد دموکراتیک بهره ببرند یا از روش‌های غیردموکراتیک. امروزه، دموکراسی مهم‌ترین تجربه بشری در حکومت‌داری است. دموکراسی⁵ آن‌چنان بدیهی و طبیعی می‌نماید که رد و انکارش به‌آسانی ممکن نیست. تجربه حال و گذشته اسلام‌گرایان نشان می‌دهد آن‌ان زمانی توانسته‌اند به قدرت سیاسی دست یابند و آن را حفظ کنند که به قواعد دموکراتیک پای‌بند بوده‌اند. نمونه این تجربه در ترکیه و مالزی مشاهده می‌شود. اسلام‌گرایان ترک و مالایی از طریق صندوق‌های رأی قدرت سیاسی را به‌دست آورده‌اند و در اسلامی‌سازی جامعه براساس قواعد دموکراتیک تاحدودی موفق می‌نمایند؛ اما اسلام‌گرایانی که به روش‌های غیردموکراتیک درآویخته‌اند، اغلب شکست خورده‌اند که نمونه‌های عینی آن را می‌توان در اسلام‌گرایان پاکستانی و افغانستانی سراغ گرفت. این گروه‌های اسلام‌گرا هم در کسب قدرت سیاسی و هم در اسلامی‌سازی جامعه از روش‌های غیردموکراتیک بهره بردند؛ اما اثر آن‌چندان پایدار نبود و موفقیت زیادی نیز حاصل نشد. به‌نظر می‌رسد اسلام‌گرایانی هم که از دموکراسی به‌عنوان تاکتیکی برای کسب قدرت استفاده کرده و پس از دست‌یابی به قدرت سیاسی این تاکتیک را کنار گذاشته‌اند، نیز با مشکلاتی مواجه می‌شوند. اخوانی‌های مصر اگرچه توانستند از طریق صندوق‌های رأی قدرت سیاسی را به‌دست آورند، در اداره جامعه به‌روش اقتدارگرا یا دموکراتیک مردد ماندند و همین تردید کافی بود تا حاکمیت مشروع آن‌ها به‌روش غیردموکراتیک نابود شود. دموکراسی بیش از آنکه تاکتیکی برای کسب قدرت سیاسی باشد، باید استراتژی‌ای برای کسب قدرت سیاسی و اداره جامعه به‌شمار آید. امروزه، دیگر حکومت‌داری غیردموکراتیک بسیار پرهزینه، دشوار و نامشروع می‌نماید.

پی‌نوشت‌ها

1. نظریه مدرنیزاسیون نگاهی ذات‌گرایانه و بنیادگرایانه به انسان، هستی و جامعه دارد. این نظریه بر مبنای یک نوع انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی ازپیش تعیین‌شده به انسان و هستی می‌پردازد. در این مجموعه نظریات، مدرنیته تقدیر تاریخی بشر مفروض شده است که جوامع باید

در این مسیر گام بردارند. در این گفتمان، مدرنیته عقلانی‌ترین و حقیقی‌ترین مسیری است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند. در نظریه سکولارزدایی نیز نوعی نگاه بنیادگرایانه براساس نوعی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی وجود دارد. در این نگاه، نیاز بشر به دین از ویژگی‌های اساسی و ذاتی بشر تلقی می‌شود و نوع بشر در طول تاریخ دیندار بوده و این‌گرایش و نیاز به دینداری در زندگی فردی و اجتماعی او اثرگذار است. نقد این رویکرد بر نظریه مدرنیزاسیون آن است که مدرنیزاسیون با سرکوب این ویژگی و نیاز ذاتی بشر، او را از ذات حقیقی‌اش جدا کرده است و در واقع سکولاریزاسیون - که یکی از شاخه‌های مدرنیزاسیون است - برخلاف نیاز و ذات نوع بشر است. اما نگرش نظریه گفتمان به انسان و معرفت‌شناسی او متفاوت‌تر از این دو نظریه است. نظریه گفتمان - که شاخه‌ای از برساخت‌گرایی است - نگاهی ذات‌گرایانه و بنیادگرایانه به نوع بشر ندارد. در این نگاه، بشر به‌عنوان یک سوژه، ساخته گفتمان‌ها پنداشته می‌شود. در این نظرگاه، انسان‌ها از یک ذات طبیعی و بنیادگرا برخوردار نیستند و بیشتر ساخته تحولات اجتماعی‌اند و گرایش‌های آن‌ها نیز براساس موقعیت و شرایطشان شکل می‌گیرد. در این نظریه، انسان‌ها درون گفتمان‌ها قرار می‌گیرند و این گفتمان شیوه خاص سخن گفتن درباره جهان و فهم جهان را برای انسان‌ها فراهم می‌کند (یورگنسن، 1389). براساس این نگاه، همان‌طور که مدرنیزاسیون نوعی روایت از هستی و بشر است، اسلام‌گرایی نیز می‌تواند گفتمان تلقی شود و روایتی دیگر از هستی و بشر به‌دست دهد.

2. چارچوب نظری این مقاله، نظریه گفتمان میشل فوکو است. این چارچوب نظری به ما کمک می‌کند گفتمان مدرنیته را که خود را کلان‌روایت تلقی می‌کند، مورد نقد قرار دهیم. مدرنیته با تلقی خود به‌عنوان روایت کلان، می‌خواهد طرح خود را تنها بدیل نوع بشر معرفی کند. با به‌کارگیری نظریه گفتمان می‌توانیم این برساخته معرفتی را به‌چالش کشیم. گفتمان اسلام‌گرایی می‌تواند خود را بدیل مدرنیته معرفی کند و این روایت را به‌چالش بکشد؛ هرچند خود نیز نمی‌تواند روایت کلان باشد. فرض اساسی ما در مقاله حاضر این است که دولت‌های مجری طرح مدرنیزاسیون در کشورهای اسلامی برخی نیروها را سرکوب یا به حاشیه رانده‌اند و گفتمان اسلام‌گرایی واکنش نیروهای به حاشیه رانده و سرکوب‌شده این جریان است. شاخصه دولت‌های مجری مدرنیزاسیون عبارت است از: نوسازی ساخت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشورهای اسلامی براساس الگوی لیبرالی یا سوسیالیستی یا ناسیونالیستی تقلیدشده از غرب. نمونه این دولت‌ها را می‌توان در کشورهای مصر در دوره جمال‌عبدالناصر، سادات و مبارک، در تونس دوره بورقیه و بن‌علی، در الجزایر

دوره بوم‌دین و شاذلی و... مشاهده کرد. اسلام‌گرایان با کسب قدرت سیاسی در کشورهای اسلامی، در جهت اسلامی‌سازی ساخت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گام برمی‌دارند. مهم‌ترین معرف اساسی اسلام‌گرایی، تلاش این گروه برای رسیدن به قدرت سیاسی و ادعای دخالت دین در سیاست و اسلامی‌سازی جامعه براساس قواعد دینی است. نمونه این گروه‌ها اخوان‌المسلمین در مصر، سوریه، سودان و اردن، جماعت اسلامی در پاکستان، حزب اسلامی در مالزی، النهضه در تونس، نجات اسلامی در الجزایر و... است.

3. منظور از گفتمان مدرنیته غربی، مجموعه روایت‌های لیبرالی، ناسیونالیستی و سوسیالیستی در کشورهای اروپایی است.

4. منظور از گفتمان مدرنیزاسیون، روایتی از مدرنیته غربی است که در کشورهای غیرغربی اجرا شده است.

5. مقصود، دموکراسی به‌عنوان نوعی نظام سیاسی و حکومت‌داری است؛ به این معنا که حاکمان سیاسی به‌طور دموکراتیک و با رأی اکثریت مردم انتخاب می‌شوند.

منابع

- اسپوزیتو، جان (1389). *جنبش‌های اسلامی معاصر*. ترجمه شجاع احمدوند. تهران: نشر نی.
- موصللی، احمد (1388). *مبانی نظری بنیادگرایی*. ترجمه محمدرضا آرام. تهران: مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سعید، بابی (1379). *هراس بنیادین*. ترجمه غلامرضا جمشیدیها. تهران: سمت.
- هال، استیورات (1386). *غرب و دیگری*. ترجمه محمود متحد. تهران: آگاه.
- دکمیجان، هریر (1377). *جنبش‌های اسلامی در جهان عرب*. ترجمه حمید احمدی. تهران: کیهان.
- سید رضوان (1383). *اسلام سیاسی معاصر*. ترجمه مجید مرادی. مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- هینس، جف دین (1381). *جهانی شدن و فرهنگ سیاسی در کشورهای جهان سوم*. ترجمه داوود کیانی. تهران: مطالعات راهبردی.

- لویس، برنارد (1384). *مشکل از کجا آغاز شد*. ترجمه شهریار خواجهیان. تهران: اختران.
- سراج‌زاده، حسن (1384). *چالش‌های دین و مدرنیته*. تهران: طرح نو.
- ع شماوی، محمدسعید (1382). *اسلام یا اسلام‌گرایی*. ترجمه امیر رضایی. تهران: قصیده‌سرا.
- هی‌وود، اندو (1379). *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: مطالعات سیاسی بین‌الملل.
- فاکس، جان‌تاتان (1389). *دین در روابط بین‌الملل*. ترجمه محمد حسن‌خانی و دیگران. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- حسینی، مختار (1381). *مصر*. تهران: ابرار معاصر.
- هانتینگتون، ساموئل (1378). *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*. ترجمه محمدعلی حمید رفیعی. تهران: پژوهش‌های فرهنگی.
- یورگنسن، ماریان (1389). *تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- کتاب‌های سبز وزارت امور خارجه، پاکستان، مالزی، اندونزی، عراق، سوریه، الجزایر، مصر، اردن، تونس و ترکیه.
- Turner, B. (1991). *Religion and Social Theory*. London: Sage.
- Berger, P. (1997). *Against the Current*. Prospect.